

کتاب: اخلاق مسیحی

نوشته: چ. س. لوئیس

ترجمه: ر. نامور

فصل دهم: امید

امید یکی از فضایل اخلاقی دینی است. معنی امید آن است که شخص پیوسته به حیات آینده نظر کند و این امید برخلاف نظریه بعضی مردم عصر حاضر يك نوع فرار از زحمات این جهان نیست و یا خیال خامی نمی‌باشد. بلکه یکی از چیزهایی است که يك نفر مسیحی باید انجام دهد. معنی امید این نیست که دنیای حاضر را به حال خود واگذاریم و ترك دنیا نماییم. اگر به تاریخ گذشته رجوع کنیم خواهیم دید مسیحیانی که بیشتر از همه برای این جهان زحمت کشیده‌اند بیشتر از همه در فکر جهان آینده بوده‌اند. خود رسولان که سبب تغییر امپراطوری روم شدند، مردمان بزرگی که بنیاد قرون وسطی را گذاردند مسیحیان انجیلی که برده فروشی را منسوخ ساختند و همه آنهایی که اثر اعمال خود را در روی زمین باقی گذاردند مختصراً علتش این بود که فکر آنها در آسمان کار می‌کرد. چون مسیحیان تا این اندازه از فکر جهان آینده منصرف شده‌اند این قدر وجودشان در این دنیا بی‌اثر مانده است. اگر هدف ما آسمان باشد زمین را در می‌یابیم، ولی اگر هدف ما زمین باشد به هیچ کدام نمی‌رسیم. البته این قانون به نظر عجیب می‌آید. ولی نظیر همین قانون هم در سایر امور جاری است. مثلاً سلامتی و تندرستی برکتی بزرگ است. ولی دقیقه‌ای که کلیه حواس شما مصروف تندرستی شود، شروع می‌کند که فکرهای عجیب و غریبی نموده و خیال می‌کنید يك عیبی در وجود شما است. فقط وقتی می‌توانید تندرستی را به دست آورید که بیشتر چیزهای دیگری از قبیل: غذا، ورزش، کار، تفریح و هوای آزاد را بخواهید.

به همین طریق تا وقتی که تمدن هدف عده ما باشد، هرگز نمی‌توانیم تمدن را نجات دهیم. ما باید یاد بگیریم که چیز دیگری را بیشتر دوست بداریم. غالباً ما خواستن «بهشت» را خیلی دشوار می‌بینیم مگر این که فکر کنیم بهشت محلی است که دوستان مرحوم خود را در آن جا ملاقات می‌کنیم. يك دلیل این اشکال آن است که تربیت ما ناقص است. یعنی سیستم آموزش و پرورش ما افکار ما را متوجه این جهان می‌سازد. دلیل دیگر این است که وقتی آرزوی بهشت در ما وجود دارد ما آن را نمی‌شناسیم. اغلب مردم اگر واقعا یاد گرفته باشند که به قلب خود رسیدگی کنند می‌فهمند که احتیاج شدید و مبرمی به چیزی دارند که در این دنیا نمی‌توان به دست آورد. انواع چیزها در این دنیا هست که خود را به شما نشان می‌دهد، ولی هرگز به وعده خود وفا نکرده و به ما نمی‌رسد. آرزوهایی که در موقع اولین گرفتاری ما به عشق و یا اولین فکر ما درباره کشور جدیدی و یا در موقع برخورد با موضوع مهیجی در ما برانگیخته می‌شود، از آرزوهایی است که با هیچ زناشویی، مسافرت، کسب علم و غیره واقعا برآورده نمی‌شود. این جا به ازدواج های غیر صحیح یا تعطیلات بدون کمیابی و یا تحصیل بدون موفقیت اشاره نمی‌کنیم.

بلکه فقط بهترین موارد زناشویی و مسافرت و کسب علم را مثال قرار می‌دهیم. در هر يك از این امور ما ابتدای امر به يك اشتیاقی می‌چسبیم. که وقتی آن امور به وقوع می‌پیوندد، از بین می‌رود. البته همه منظور را می‌فهمیم. مثلاً زنی که می‌گیریم ممکن است زن خوبی

باشد، و یا اگر به مسافرت می رویم مهمان خانه و مناظر دیدنی بسیار عالی است و یا اگر به کسب علم می پردازیم ممکن است علم شیمی خیلی جلب توجه ما را بنماید. ولی در تمام این موارد يك چیزی از ما فرار می کند. در تعقیب این امر دو راه غلط و يك راه صحیح وجود دارد.

۱- راه اول، راه نادانان است: یعنی وقتی کسی به مراد خود رسید و باز آن چیز منظور را به دست نیاورد، شروع به عیب جویی از چیزی که بدان رسیده می نماید. مثلا در تمام زندگی خود غرولند می کند که اگر زن دیگری گرفته بود و یا سفر پرخرج تری می کرد و غیره. کار درست بود و یقینا به آن مراد مرموزی که همه دنبالش می گردیم می رسید. بیشتر متمولین رنجیده خاطر و ناراضی از این طبقه هستند. زیرا تمام زندگیشان را صرف خوشگذرانی کرده از يك زنی به زن دیگری می پردازند و پیوسته به دفتر طلاق مراجعه می کنند و یا از قاره ای به قاره دیگر و از يك کاری به کار دیگری می پردازند و همیشه انتظار دارند که بالاخره این یکی دیگر آنها را به مراد می رساند و این همان هدف واقعی است، ولی باز هم همیشه نومید می شوند.

۲- راه دوم مخصوص آدم فهمیده ولی مشتبه است: این آدم زود تصمیم می گیرد که همه چیز فانی است و می گوید: «البته شخص در جوانی چنین است. ولی وقتی به سن من برسید دیگر دنبال گرفتن دنباله آرزوهای موهوم نمی دویید» پس این آدم به کنجی نشسته و زیاد انتظاری ندارد و به آن قسمت از شخصیت خود که به قول خودش «برای بدست آوردن چیزهای غیر ممکن زاری می کرد» ملامت می نماید. البته این راه خیلی از اولی بهتر است و شخص را خیلی خوشحال تر می کند و کمتر مزاحم جامعه می شود. کم کم این شخص آدمی مبادی آداب شده و تا حدی هم به اصطلاح خود نسبت به «جوانان» احساس برتری می نماید ولی روی هم رفته نسبتا با آسایش به سر می برد. اگر انسان موجودی جاودانی نبود این بهترین خط مشی زندگی بود. ولی فرض کنید شادی بی پایانی واقعا در این زندگی وجود دارد و فرض کنید آدم واقعا بتواند دستش را به هلال قوس قزح برساند، در این صورت خیلی مایه تآثر است، در آخرین لحظه (یعنی در دم مرگ) که ما حس استفاده از آن را با «عقل سلیم» فرضی خود خفه کرده باشیم.

۳- راه سوم راه مسیحیت است: شخص مسیحی می گوید: «تمایلات در مخلوقات آفریده نشده جز این که این تمایلات راه فرونشاندنی داشته باشد. مثلا بچه گرسنه می شود بسیار خوب، غذا هست. یا جوجه اردکی می خواهد شنا کند، بسیار خوب آب هست. یا انسان تمایل جنسی دارد خیلی خوب جنس مقابل او هست. اگر من در خودم يك میلی پیدا کنم که هیچ چیزی در دنیا نتواند آن را قانع سازد، معقول ترین توضیح راجع به این میل آن است که این میل من برای جهانی دیگر ساخته شده. اگر هیچ يك از لذت های زمینی آن را قانع نمی سازد. این امر ثابت نمی کند که جهان سربه سر گول و فریب است. شاید هیچ گاه منظور این نبوده که لذات خالی این حس را قانع سازد، بلکه باید بیشتر هم آن را تحریک نماید، تا معلوم گردد که واقعا آن چیز وجود دارد. اگر چنین باشد باید مواظب بود که از يك طرف هیچ گاه این برکات زمینی را دشمن نداشته و نسبت به آنها قدرناشناس نباشیم و از طرف دیگر هیچ گاه آن را با آن چیز دیگری که اینها فقط گرده و یا انعکاسی و یا سرابی از آن است مشتبه نسازیم. من باید در خودم حس اشتیاق را برای میهن واقعی خود زنده نگاه دارم و این میهن تا بعد از مرگ مکشوف نخواهد شد. هیچ گاه نباید بگذارم این سرزمین مقصود در زیر

برف پنهان شود و یا از آن منحرف شوم، بلکه باید اصل عمده منظور من در زندگی این باشد که خودم به سوی آن میهن بشتابم و دیگران را نیز به همین کار کمک کنم.

یادداشت: احتیاجی نیست که از مردم بذله گو که می‌خواهند امید مسیحیان را به حیات ابدی مورد تمسخر قرار دهند اندیشناک باشیم. این اشخاص می‌گویند: «حاضر نیستیم تا ابد در بهشت به بربط زدن پردازیم». پاسخ این قبیل مردم آن است که اگر نمی‌توانند کتاب‌های مخصوص مردم بالغ را درک کنند، نباید در اطراف آن اظهار عقیده کنند. کلیه اصطلاحات جسمانی که در کتاب مقدس به کار رفته از قبیل بربط و تاج و طلا و غیره، فقط اشاراتی است برای بیان مطالبی که توضیح آن امکان ندارد. آن جهت نامی از آلات موسیقی برده شده که بسیاری از مردم (ولی نه همه) موسیقی را در این زندگی قوی‌ترین محرک شادی حقیقی و ابدیت می‌دانند. تاج از آن جهت ذکر شده که برساند آنهایی که در ابدیت با خدا متحد شوند شریک جلال و قدرت و شادی او خواهد بود. طلا بدان سبب ذکر شده که بهشت را از قید زمان رهایی بخشد (زیرا طلا فاسد نمی‌شود) و نیز ارزش ابدی آن را نشان دهد. مردمی که این کنایات را تحت اللفظی تلقی کنند ممکن است فکر کنند که وقتی مسیح هم می‌گفت: «مانند کبوتران باشیم آیا مقصودش این بوده که ما هم تخم بگذاریم».